

(اشاره‌ای به همای و همایون)

دکتر سیدمرتضی میرهاشمی

دانشگاه تربیت معلم

### چکیده

خواجوی کرمانی یکی از چهره‌های برجسته در عرصه ادب فارسی و غالب اشعارش گواه قدرت و مهارت وی در شاعری است. وی پدیدآورنده مثنوی‌هایی است به تقلید از بعضی شاعران پیشین و بخصوص نظامی گنجوی، و از آن میان مثنوی همای و همایون است که از منظومه‌های غنایی و بزمی به شمار می‌رود. این منظومه غنایی که نظیره‌ای است بر خسرو و شیرین و مشتمل بر ۴۴۳۵ بیت است، تأثیرپذیری خواجو را از داستان‌سرای گنجه هم در حوزه محتوا و هم در عرصه زبان و تصویرهای شاعرانه به خوبی نشان می‌دهد. این مقاله بر آن است که پس از معرفی اجمالی مثنوی همای و همایون به بررسی ارتباط آن با خسرو و شیرین پردازد و گوشه‌هایی از تأثیرپذیری خواجو از نظامی را نشان دهد.

کلید واژه‌ها: خواجو، نظامی، همای و همایون، خسرو و شیرین، نظیره‌گویی، تصویر و توصیف.

همای و همایون نخستین منظومه از مثنوی‌های پنجگانه خواجه‌ی کرمانی، معروف به «نخلبند شعرا»، از شاعران بزرگ و توانای قرن هشتم است. این منظومه که شاعر آن را در سی سالگی (سال ۷۱۹) آغاز کرده<sup>۱</sup> به گفته‌ی وی در ۷۳۲، یعنی پس از ۱۳ سال انجام یافته است.<sup>۲</sup> همای و همایون از نوع آثار بزمی و عاشقانه است و موضوع اصلی آن داستان عشق همای (پسر پادشاه شام) و همایون (دختر خاقان چین) و شرح ماجراهایی است که برای آنان پیش می‌آید. تعداد ابیات آن بالغ بر ۴۴۳۵ بیت و در بحر متقارب (فعولن فعولن فعولن فعول) است.

#### خلاصه داستان :

براساس روایت شاعر، پادشاه شام، منوشنگ، به دعا فرزند می‌خواهد و خداوند به او پسری عطا می‌کند که نامش را همای می‌گذارند و پس از دوران شیرخوارگی آنچه را که از علم و دانش و مهارت‌های گوناگون لازم است به او می‌آموزند. روزی به شکار می‌رود و در حین شکار با مشاهده‌ی پری رویی در پی او روان می‌شود و سرانجام به در قصری می‌رسد. در آنجا تصویر همایون دختر فغفور چین را می‌بیند و عاشق او می‌شود. همای سواران خود را با پیغامی به سوی پدر بازمی‌گرداند و خود با یکی از سپاهیان، بهزاد نام، راهی چین می‌شود و در راه با حوادثی روبرو می‌گردد تا اینکه در خاور زمین به اصرار و تقاضای مردم به جای پادشاه در گذشته‌شان به شاهی می‌نشیند. پس از مدتی دیگر بار به سوی چین روانه می‌شود و در آنجا چندین بار همایون را می‌بیند. پس از کشمکش‌هایی

با خاقان و پیروزشدن بر او همایون را به دست می‌آورد و او را به خاور زمین می‌برد و در آنجا با یکدیگر زندگی دلخواه را آغاز می‌کنند و پس از چندی دارای فرزندی می‌شوند و نامش را جهانگیر می‌گذارند. سرانجام همایون از دنیا می‌رود و چندی نمی‌گذرد که همای نیز بدو می‌پیوندد و جهانگیر بر جای پدر حکمران خاورزمین می‌شود و بدین ترتیب داستان پایان می‌پذیرد.

برای آشنایی بیشتر با این منظومه داستانی شاید اشاره به دو مطلب؛ یکی نوع داستان و دیگر منشأ آن خالی از فایده نباشد.

در زمینه نوع داستان همای و همایون با ویژگی‌هایی که در آن سراغ داریم باید گفت که بیشتر به رمانس شبیه است تا دیگر انواع داستان. در ادبیات داستانی رمانس را قصه‌های خیالی منظوم آکنده از حادثه‌ها و شخصیت‌های غیرعادی، با صحنه‌های عجیب و غریب، ماجراهای شگفت‌انگیز و عشق‌های احساساتی و پرشور و اعمالی دانسته‌اند که همچون حماسه تنها به جنگ و میدان‌های کارزار اختصاص ندارد، بلکه بیشتر شامل قصه‌های خیالی است که جنبه سرگرم‌کنندگی دارد و به قهرمان‌های اصیل‌زاده‌ای اختصاص دارد که از واقعیت‌های زندگی روزمره دورند و به ماجراهای عاشقانه اغراق‌آمیز دل می‌بندند و برای رسیدن به محبوب به اعمال جسورانه‌ای دست می‌زنند و غالباً با جادوگران و شخصیت‌های شریر می‌جنگند.<sup>۳</sup> همای و همایون اگرچه از هر جهت در این قالب ساخته نشده اما می‌تواند از این نوع به حساب آید.

در باب منشأ همای و همایون هم آنچه گفتنی است آن است که در بعضی از آثار داستانی پیش از خواجه و از جمله شاهنامه فردوسی و هفت‌پیکر نظامی نیز شخصیت‌هایی به نام همای دیده می‌شود:

۱- همای خواهر اسفندیار که ارجاسب تورانی وی را اسیر کرد و اسفندیار او را از بند رهایی بخشید.<sup>۵</sup>

۲- همای دختر بهمن و نواده اسفندیار.<sup>۶</sup>

۳- همای دختر قیصر روم که زن بهرام گور بود.<sup>۷</sup>

۴- همای موبدی از موبدان بهرام گور ساسانی.<sup>۸</sup>

شایان ذکر است که هیچ‌یک از اینان همای منظومه همای و همایون نیستند؛ زیرا بیشتر آنان شخصیت‌های تاریخی یا نیمه‌تاریخی‌اند، در حالی که قهرمان منظومه داستانی خواجه، چنانکه توصیف می‌شود، شخصیتی افسانه‌ای است. خلاصه کلام آن که با توجه به اطلاعاتی که عجمه در باب منشأ این داستان داریم به احتمال بسیار زیاد اصل و ماده نخستین این داستان روایات شفاهی است، مگر آن که از این پس مأخذ آثار خواجه از جمله همای و همایون به گونه‌ای شناخته شود.<sup>۹</sup>

دربارۀ ساخت و صورت کلی داستان باید گفت که خواجه در این اثر داستانی تا اندازه زیادی تحت تأثیر سنت داستان‌پردازی دیگران است. همچنانکه در آثار متقدم می‌بینیم شاعران ابتدا، به مقدماتی جز داستان می‌پرداختند و سپس به اصل سخن روی می‌آوردند. این مقدمات غالباً عبارت بود از:

۱- ستایش پروردگار و مناجات با او که از آن به تحمیدیه تعبیر می‌کنند.

۲- نعت پیامبر (ص) و بیان مناقب و کمالات آن حضرت .

۳- مدح ممدوح .

۴- انگیزه شاعر در کار خویش .

۵- حکمت و اندرز .

در داستان همای و همایون، خواجه کوشیده است هم در شکل ظاهری و طرح موضوعات جنبی و هم در تصویر صحنه‌های گوناگون داستان و نمایش دقیق آنها به مقتدای خود، نظامی گنجوی، نزدیک شود. البته کوشش وی در ابداع و استخدام تعابیر تازه و بدیع و سعی او در پدیدآوردن اثری نه چندان تقلیدی امری است که نمی‌توان آن را نادیده گرفت. اما به هرحال کار او چنانکه غالباً گفته‌اند و خود گاهی اقرار دارد ساختن نظیره‌ای برای شاهکار نظامی است .

در این مقاله برآنیم تا با مقایسه همای و همایون و خسرو و شیرین، مواردی را که می‌توان از آن به تقلید و پیروی خواجه حمل کرد بیابیم و در اثنای سخن به ضرورت به نقد شیوه او پردازیم. از این رو سخن خود را به تفکیک و به ترتیب نظام خسرو و شیرین در چند شماره می‌آوریم :

۱- پیش از آغاز داستان خواجه به طرح مقوله‌های گوناگون پرداخته است : ستایش پروردگار و مناجات با او، نعت پیامبر (ص)، صفت مقربان حضرت الوهیت، مدح ممدوح، نکوهش روزگار، ساقی‌نامه و سابقه نظم کتاب و قصه همای و همایون. این مقوله‌ها که از نظر تعداد با آغاز خسرو و شیرین نظامی برابر است در نظم و ترتیب تا اندازه‌ای با آن تفاوت دارد. از ثنای پروردگار و نعت پیامبر (ص) و مدح ممدوح و سبب نظم کتاب که

بگذریم، در برابر نظامی که در خسرو و شیرین سخنی در عشق و توصیف آن دارد، و البته براعت استهلالی هنرمندانه است، خواجه غزلی آورده است و این گذشته از آن که در قالب، تنوع و تفتنی است در معنی هم از آن فاصله گرفته است، چرا که غزل خواجه در عین لطافتی که دارد، پر است از مضامین حکمی و پند و اندرز<sup>۱</sup>. موضوع اصلی سخن نظامی در بخش مربوط به ستایش پروردگار و نعت پیامبر (ص) با ضرورت‌های احتمالی عصر و تعهد شاعر در پرداختن بدان در آغاز مثنوی‌هایش، ظاهراً قابل تقلید نیست؛ چراکه مقتضیات عصر خواجه و احوال او و ممدوحان متعدّدش چنان نبوده است که او را به درنگ جدی در این نوع مباحث عقیدتی ملتزم کند، و این نکته اختلاف اساسی مقدمه همای و همایون و خسرو و شیرین است. از این امر که بگذریم مضامین غالب در ستایش پروردگار و نعت پیامبر (ص) در همای و همایون، خسرو و شیرین را به یاد می‌آورد. اما اگر هم بپذیریم که اشتراک موضوع و دانسته‌های هر دو شاعر در باب آن مقولات، باعث شده که در سخن هر دو آنها این مطالب مطرح شود، در جاهایی که لحن خواجه در ادای سخن عین لحن نظامی است، ما را به پیروی جدی سراینده همای و همایون از شعر داستان‌سرای گنجه رهنمون می‌گردد؛ و مثلاً آنجا که خواجه خطاب به خداوند می‌گوید:

یکی را دهی بال و خوانی به خویش یکی را دهی مال و رانی ز پیش / ص ۳

یادآور این بیت نظامی است:

یکی را پای بشکستی و خواندی یکی را بال و پردادی و راندی / ص ۹

و یا آنجا که می‌گوید:

ندانم چه عامم در این بارگاه      که دارم تمنای انعام شاه  
 کدامین غبارم بر این رهگذار      که بر من کنده باد لطف گذار / ص ۴  
 باز هم ما را به یاد این بیت خسرو و شیرین می‌اندازد :

ندانم تا من مسکین کدامم      ز محرومان و مقبولان چه نامم / ص ۹  
 تامل در همین دو نمونه به خوبی نشان می‌دهد که خواجو در پی  
 آن است تا علی‌رغم استفاده از مضامین آثار نظامی، زبانی تازه و متفاوت با  
 زبان مقتدای خود را در استخدام خویش درآورد. به علاوه توجه خواجو به  
 تناسب‌های ظاهری الفاظ و طرز نظامی، در ساختن تعبیر پارادوکسی در  
 همین چند بیت آشکار است .

در نعت پیامبر (ص) هم وقتی شخصیت بخشی خواجو را به  
 عناصر فلکی از نظر می‌گذرانیم و آن را با سروده‌های نظامی در خمسه  
 مقایسه می‌کنیم، توجه خواجو به نظامی را، اما با زبانی تازه، می‌بینیم<sup>۱۱</sup> .

۲- در خسرو و شیرین و هم در همای و همایون گویندگان درباره  
 سبب به نظم درآوردن داستان موردنظر خود سخن گفته‌اند. صرف این معنا  
 شاید جایی برای طرح نداشته باشد، چه این کار به عنوان سستی ادبی  
 معمولاً مورد توجه داستان‌سرایان بوده است، اما آنچه می‌تواند یادآور توجه  
 خاص خواجو به نظامی باشد، شباهت و همانندی انگیزه او با انگیزه  
 داستان‌سرای گنجه است .

در همای و همایون، خواجو از شبی یاد می‌کند که در آن شب نگران  
 است از این که ناگهان روزگارش به انجام رسد و یادگاری باقی نگذاشته

باشد. چون به خواب می‌رود، در خواب چمن زاری را می‌بیند زیبا و چشم نواز که لعبتی سبزپوش در آن، در حال خرامیدن است و چون نگاهش به خواجو می‌افتد از وی می‌خواهد که به سرودن داستان همای و همایون همت گمارد:

چه جمشید شرقی بیفگند جام	شه زنگ سر برزد از راه شام
شه چین به شام آمد از نيمروز	به مغرب فرو رفت گیتی فروز
شنیدم که می‌گفت ناگه کسی	مکن تکیه بر دور گردون بسی
که بی ما بسی بر فرزند کلاه	فروزنده خورشید و تابنده ماه
برفت از دلم هوش و ازدیده خواب	ز چشمم بیاریسد چون ژاله آب
چراغ دل از آه سردم بمرد	در اندیشه بودم که خوابم ببرد
یکی باغ دیدم چو خرم بهشت	ز طیبیت هوایش چو اردیبهشت
چمان در چمن لعبتی سبزپوش	توگفتی به مینو خرامد سروش
به دستش یکی صفحه از سیم ناب	نوشته سخن ها به مشک و گلاب
همه دافش و پند و تدبیر و رای	ز کردار فرخ همایون همای
مرا گفت کاین لحظه کاری بکن	برو در جهان یادگاری بکن

( صص ۲۴ - ۲۵ )

این سخن خواجو خواننده سخن‌شناس را به یاد سخن نظامی در خسرو و شیرین می‌اندازد. او نیز از هاتفی یاد می‌کند که چون او را دمساز دیده، از وی خواسته است که بشتابد و دست به کاری زند. نظامی هم نصیحت‌های هاتف را پذیرفته و حدیث خسرو و شیرین را پی گرفته است.



البته کهن سالان آن بوم نیز او را بر این کار تشویق کرده‌اند .

مرا چون هاتف دل دید دمساز	برآورد از رواق همست آواز
که بشتاب ای نظامی زود دیراست	فلک بدعهد و عالم زود سیراست
بهاری نو برآر از چشمه نوش	سخن را دست بافی تازه در پوش
نصیحت های هاتف چون شنیدم	چو هاتف روی در خلوت کشیدم
نه درشاخی زدم چون دیگران دست	که بروی جز رطب چیزی توان بست
حدیث خسرو و شیرین نهان نیست	از آن شیرین تر الحق داستان نیست
ز تاریخ کهن سالان این بوم	مرا این گنجنامه گشت معلوم
کهن سالان این کشور که هستند	مرا بر شقه این کار بستند

( صص ۳۰ - ۳ )

اگر چه میان لعبت سبزپوش خواجه که ملهم وی در منظوم ساختن داستان همای و همایون است با هاتف الهام‌دهنده نظامی تفاوتی است که آشکارا نشان می‌دهد نظامی انگیزه خود را آسمانی نموده حال آنکه خواجه را « لعبت سبزپوش » و فرشته مانند که با دستگاه عیش و عشرت ممدوح پیوسته بر این کار برانگیخته است. اما نکته‌ای که ذهن را به خود متوجه می‌کند این است که چرا باید در خواب یا به وسیله هاتف از گویندگان داستان‌های غنایی تقاضای چنین کاری بشود؟ آیا از این رو است که به اعتقاد شاعران پیشین الهام‌دهنده آنان همواره موجودات غیبی بوده‌اند؟ و یا اینکه شاعران از جهت گریز از انتقاد متشرعان این گونه تصمیم خود را بر انجام کار خویش توجیه کرده‌اند؟ شاید پذیرفتن این هر دو فرض در کنار

هم دور از واقع ننماید .

۳- شروع داستان در همای و همایون دقیقاً یادآور آغاز داستان در خسرو و شیرین و لیلی و مجنون است. در اینجا منوشنگ - پادشاه شام - از بی‌فرزندگی رنج می‌برد و پیوسته از خدا به دعا فرزندگی را می‌خواهد تا اینکه سرانجام خواسته‌اش برآورده می‌شود و :

از این چار مادر وزان نه پدر      یکی طفلش آمد قضا را پسر

(همای و همایون، ۲۶)

در خسرو و شیرین و لیلی و مجنون نیز خسرو و قیس (مجنون) هر دو ثمره نذر و نیازهای پدرانند<sup>۱۲</sup>. شگفت اینکه ثمره نیایش‌های عاشقانه پدران، قهرمانان داستان‌های بزمی و عاشقانه می‌گردند و لحظه لحظه زندگیشان با عشق می‌آمیزد. البته این معنا در مجنون بیش از دیگران جلوه‌گر است .

۴- شیوه رشد و پرورش قهرمانان نیز با دیگران متفاوت است، چنانکه به سرعت هنرها و مهارت‌های لازم را فرامی‌گیرند و از همالان خویش پیش می‌افتند. این موضوع در داستان‌های حماسی سابقه داشته و تعمیم آن به داستان‌های بزمی، علاوه بر اینکه به آشنایی داستان‌پردازان با آن قبیل آثار مربوط می‌شود، هم از آن‌روست که قهرمانان میدان عشق را رنج و سختی و تلاش و مبارزه کمتر از قهرمانان میدان‌های رزم نیست. با وجود این اگر در همه ابعاد زندگی آنان با دیگران تفاوتی وجود داشته باشد، چندان دور نمی‌نماید. روی هم رفته نسبت‌دادن حالات و رفتار افسانه‌ای و خارق‌العاده چه به قهرمانانی که وجود تاریخی نسبتاً روشنی دارند و چه به

آنانی که دارای وجودی نیمه‌افسانه‌ای هستند، عادت مردم روزگاران پیشین بوده است، و بنابراین آنجا که قهرمانی صرفاً وجودی افسانه‌ای دارد بدیهی است که کارهای او نیز از حد طبیعی و دایره‌ امور ملموس و محسوس بیرون است. در *همای و همایون* در زمینه ویژگی‌های همای، سخن با اغراق بیان شده و این قهرمان را در مرحله‌ای بسیار پیشتر از همالان خود معرفی می‌کند<sup>۱۳</sup>. البته همانگونه که اشارت رفت خواجه در این قهرمان پروری به گذشتگان بخصوص نظامی نظر داشته است و در *خسرو و شیرین و لیلی و مجنون* هم وضع قهرمانان داستان با دیگران از تفاوتی چشمگیر برخوردار است<sup>۱۴</sup>.

۵- صحنه سر به صحرائهدان همای از غم هجران همایون و انس گرفتن وحوش با وی تکراری از سر به صحرائهدان فرهاد از عشق شیرین و آوارگی مجنون از عشق لیلی و مانوس شدن وحوش بیابان با آن دو است. آنچه نظامی را به ترتیب‌دادن چنین صحنه‌ای برانگیخته است گویا این نکته باشد که به نظر او عشق راستین دشمنی‌ها را به دوستی مبدل می‌کند و خصمان را با هم قرین می‌سازد<sup>۱۵</sup>.

خواجه هم که در پی ارائه تصویری روشن از شور و شیفگی قهرمان اصلی خویش، همای، است راهی جز این نمی‌بیند که عیناً آن صحنه را بازسازی کند:

ز دیوانگی سر به صحرا نهاد	چو دیوانه در کوه و صحرا فتاد
در آن کوه و دریا به حدی بگشت	که شد مونسش وحشی کوه و دشت

گهی با چرنده چراگر شدی      گهی با پرنده پرآور شدی  
 گهی بر فراز گوزنان سوار      گهش بر گذار پلنگان گذار  
 گهی چشم شیران نمکدان او      گهی یال گوران مگس ران او

(همای و همایون، ۱۸۰)

۶- خواجه در منظومه همای و همایون مناظره‌ای را میان عاشق و معشوق ترتیب داده که اگرچه در لطافت بیان به پای سخن نظامی نمی‌رسد، اما میزان توجه وی را به داستان‌سرایی گنجه نشان می‌دهد. مناظره میان فرهاد و خسرو در خسرو و شیرین نظامی که به دور از هر مبالغه‌ای بهترین و پرشورترین مناظره‌ها در ادب فارسی است همواره نظر شاعران پس از وی بخصوص آنان را که از او در خمسه‌سازی تقلید کرده‌اند، به خود جلب کرده است: خواجه نیز از این امر مستثنی نیست. شایان ذکر است که در مناظره ترتیب یافته در منظومه خسرو و شیرین آنچه بیش از هر چیز دیگر جلب نظر می‌کند یکی ایجاز آن است و دیگر تعبیر نغز و پرمعنایی که بخصوص از زبان فرهاد بیان می‌شود و نشانگر سخن سنجی اوست. اما در مناظره همای و همایون نه تنها آن ایجاز به چشم نمی‌خورد بلکه از آن تعبیر لطیف نیز خبری نیست. نگاهی گذرا به این دو مناظره تفاوت آشکار آن دو طرز بیان را نمایان می‌سازد.

خسرو در نخستین سؤال از فرهاد، با اینکه درباره او اطلاعات کافی دارد، از شهر و دیار وی می‌پرسد و تظاهر می‌کند که او را نمی‌شناسد. این لحن بیان نشان دهنده غرور خسرو نیز هست که شاید خود را هم شأن گفتگو با فرهاد نمی‌داند، اما از روی ناچاری به آن تن داده است. چیزی که

در اینجا بیشتر چشمگیر است پاسخ سنجیده فرهاد به خسروست که برای وی بسیار غیرمنتظره است. فرهاد خود را متعلق به « دارملک آشنایی » می‌داند و به گونه‌ای می‌خواهد به خسرو بگوید که وی با چنین جایی همواره بیگانه بوده است و آنجا جای کسانی است که وجودشان در عشق پرورده شده و از خود تهی گشته‌اند :

نخستین بار گفتش کز کجایی      بگفت از دار ملک آشنایی / ص ۲۳۳

و در سؤال دوم که از کسب و کار دیار فرهاد می‌پرسد پاسخ می‌شود که « انده خریدن و جان فروختن » و این پاسخ هم از حد انتظار خسرو به دور است و از طرفی بیانگر درک عمیق فرهاد از عشق و دنیای خاص آن که دنیایی متفاوت با دنیای واقعی است.<sup>۱۶</sup>

بگفت آنجا به صنعت درچه کوشند      بگفت انده خرند و جان فروشند / ص ۲۳۳

در داستان همای و همایون وقتی که همای برای دیدن همایون به کنسار قصر او می‌رود و همایون او را نمی‌پذیرد، غمگین و افسرده باز می‌گردد. همایون که از کار خود پشیمان شده در پی همای به راه می‌افتد، به پیشه‌ای می‌رسد و وی را در آنجا می‌بیند و بی‌آنکه همای او را بشناسد در میان آنان گفتگو و مناظره‌ای پیش می‌آید. اگرچه در اینجا هم ابتدا سؤال از نام و نژاد و خواسته عاشق سرگشته می‌شود و پاسخ همای هم پاسخی در خور و شایسته است، اما آن طراوت و لطافت بیان در اینجا کمتر احساس می‌شود. همایون در مقام آزمودن همای، با اینکه او را می‌شناسد، از نام و نشانش می‌پرسد: نژاد از که داری و نام تو چیست؟ و همای در پاسخ او از بی‌نامی خود سخن می‌گوید: بگفتا که گم کرده‌ام نام خویش. ظاهراً

معشوق در پی دریافت چنین پاسخی است تا میزان صفا و صداقت عاشق را دریابد. در سخنی دیگر وقتی که همایون از عاشق خویش می‌خواهد که دل از مهر او برکند و او را از یاد ببرد، همای می‌گوید: **بگفتا که کو دل سخن در دل است / چو دل شد مرا کار از آن مشکل است.**

به همین ترتیب سخنانی میان عاشق و معشوق ردوبدل می‌شود که به روشنی از مضامینی که در این ابیات مندرج است نظیره‌گویی خواجو، حتی در طرح نوع سؤاها، بر مناظره فرهاد و خسرو نظامی به خوبی به چشم می‌خورد.<sup>۱۷</sup>

۷- یکی دیگر از صحنه‌های خسرو و شیرین که خواجو در همای و همایون خویش به بازسازی آن دست زده، گفتگوی خسرو با شیرین است که نظامی به تفصیل آن را آورده است. در این گفتگوی نسبتاً طولانی غالباً سخنان شیرین رنگ گله و شکوه دارد. خسرو که بارها آن‌گونه که در خور یک عاشق پاکباخته است، با شیرین برخورد نکرده است، اکنون که برای دیدار شیرین به کنار قصر او می‌آید در راه به روی خود بسته می‌بیند و با شیرین که بر بام قصر رفته به گفتگو می‌پردازد. شیرین در برابر لابه‌های خسرو که در این گفتگو همه جا به وضوح نمایان است، بی‌محایا او را موردنکوهش قرار می‌دهد و رفتار او را رفتاری نادل پسند می‌خواند. سرانجام خسرو ناامید و خسران دیده از قصر معشوق روی برمی‌تابد. پس از رفتن او شیرین که از رفتار خود پشیمان شده است در پی او روانه می‌شود و به لشکرگاه خسرو می‌رسد. اتفاقاً در آنجا شاپور ندیم خسرو را می‌بیند و از او می‌خواهد تا وی را در جایی پنهان کند. سپس بارید و نکیسا، نوازندگان معروف خسرو، به سرودخوانی می‌پردازند و یکی از زبان خسرو

نوا سر می‌دهد و دیگری از زبان شیرین تا اینکه در اثنای این سرودخوانی خسرو از حضور شیرین آگاه می‌شود. موبدان فراخوانده می‌شوند و آیین زناشویی آن دو بنابر آداب و آیین آنها تحقق می‌یابد.<sup>۱۸</sup>

خواجه می‌کوشد به بازسازی این صحنه پردازد. در سخن تأثیر سخنان نظامی به روشنی دیده می‌شود، اما تفاوت‌هایی هست که این صحنه‌ها را از هم متمایز می‌کند؛ گفتگوی همای و همایون نسبتاً کوتاه است و از شش‌بند تجاوز نمی‌کند و هر بند نیز دارای ابیاتی محدود است. در حالی که گفتگوی خسرو و شیرین ده‌بند و هر بند نیز با تفصیلی در خور اعتنا می‌آید، بخصوص وقتی که سخن از زبان شیرین است. در همای و همایون: همای برای دیدن همایون به کنار قصر او می‌رود، اما معشوق وی را به جرم آنکه دلش با دیگران است، به حضور نمی‌پذیرد و پس از گفتگویی که میان آنان پیش می‌آید همای ناگزیر و ناامید از کنار قصر همایون باز می‌گردد و سر به صحرا می‌گذارد. همایون هم پشیمان از کرده خویش در پی او روانه می‌شود و در میانه صحرا ناشناس در برابر همای قرار می‌گیرد، مناظره‌ای هم میان آن دو به وقوع می‌پیوندد.

همچنین نیز همایون وقتی از آمدن همای آگاه می‌شود در را به روی او می‌بندد و بر بام قصر می‌رود، با این تفاوت که کار همایون به الهام سروش غیبی است:

سروش غیبی است:	همایون دلبر بست دل گسل	سروش فرو گفت در گوش دل
که چون لعل کانی برون آ ز درج	بر آ همچو خورشید رخشان به برج	

در اینجا هم، همانند خسرو و شیرین، سخنان معشوق گله و شکوه و سخنان عاشق عرض نیازمندی است. معشوق عاشق را در مهرورزی ناتمام می‌داند و سخنان او را فریب و افسون می‌خواند:

تو در مهر چون مه نیایی تمام، مده دم که با ما نبی هم نفس. نه  
 طفلم که گویی به یک دانه نار، ستانم ازو گوهر شاهوار (ص ۱۲۸).  
 حتی در توجیه بر بام رفتن همایون، سخن وی رنگ سخن شیرین را  
 دارد<sup>۱۹</sup>، چنانکه وقتی هم که همایون از ساده‌دلی خود یاد می‌کند سخنانش  
 یادآور سخنان شیرین در خسرو و شیرین است<sup>۲۰</sup>.

۸- گفتگوی همای با شمع، پس از ابتلا به عشق همایون (که  
 صحنه راز و نیاز اوست) و نیز خطاب وی با ابر و باد و برف (پس از راه  
 نیافتن به قصر معشوق)، نسخه‌ای دیگر از خطاب و گفتگوی مجنون با  
 زهره و مشتری در منظومه لیلی و مجنون نظامی است با رنگی متفاوت.

در داستان لیلی و مجنون، پس از اینکه مجنون از عشق لیلی سر به  
 صحرا می‌گذارد و با وحوش بیابان انس می‌گیرد، در شبی به نیایش با  
 خدا می‌پردازد و چون نظرش به زهره و مشتری می‌افتد از آنها نیز یاری  
 می‌جوید. البته این گفتگو بسیار کوتاه است و از چند بیت تجاوز نمی‌کند<sup>۲۱</sup>  
 ؛ اما سخنان همای با شمع که گزارشی است از درد جدایی با تفصیلی نه  
 چندان لازم که از آن لذتی برای خواننده حاصل نمی‌شود و شاعر بیشتر به  
 بیان حالات و ویژگی‌های شمع پرداخته است. سخن شاعر از زبان همای  
 خطاب به شمع که گویا او هم عاشقی زار و گریان است، بیان دردمندی  
 عاشق است، بخصوص آنجا که می‌گوید:



هر چند خواجه سعی دارد تا با لحنی دیگر به ارائه تصویرهای گوناگون از شب پردازد و عناصری را که در کلام نظامی آمده است به گونه دیگر در استخدام خویش درآورد و در بهره‌گیری از عناصر فلکی از نظامی پیشی گیرد، با این همه گاهی سایه شعر داستان‌سرای گنجه را در این سو و آن سوی سخن خواجه به خوبی می‌توان احساس کرد.

نظامی:

چه جای شب سیه ماری است گویی      چوزنگی آدمی خواری است گویی/۲۹۲

خواجه:

نه شب زنگی آدمی خوار بود      ویا هندوی دیوکردار بود / ۱۱۹  
در سخن نظامی، تعبیر «سیه مار» هم بر امتداد شب اشاره دارد و هم بر سهماگنی آن، اما از سخن خواجه تنها معنای دوم دریافت می‌شود که ظاهراً دایره تصویر را محدودتر می‌کند.

\*\*\*

نظامی:

شبی دم سرد چون دل‌های بی سوز      برات آورده از شب‌های بی روز / ۲۹۰

خواجه:

شبی تیره چون روز بی حاصلان      هوا سرد چون آه آتش دلان / ۱۱۹  
در این تصویر واحد از سردی شب، آنچه موجب تفاوت و برتری یکی بر دیگری است، تعبیر و الفاظی است که هر یک از دو گوینده انتخاب کرده‌اند. نظامی تعبیر «دم سرد» را برای شب به کار می‌برد و در واقع به شب شخصیت می‌بخشد و آنگاه آن را به «دل‌های بی سوز» که عنصری انتزاعی

است تشبیه می‌کند تا به بهترین شکل شدت سرما را گزارش کند، اما خواجه وقتی از سردی هوا یاد می‌کند سخنش بیشتر رنگ حقیقت دارد نه مجاز، اما در تشبیه آن به « آه آتش دلان »، اگرچه تعبیری پارادوکسی را به کار می‌گیرد، اما در نشان دادن شدت سردی هوا سخن او رسایی سخن نظامی را ندارد. درست است که از آه به « باد سرد » تعبیر می‌شود اما آتش دل بر گرمی آن نظر دارد و برخاستن سرما از گرما شاید چندان مناسب ننماید.

\*\*\*

نظامی :

جنوبی طالعان را بیضه درآب      شمالی پیکران را دیده درخواب / ۲۹

خواجه :

عقابان شرقی فروبرده سر      غرابان غربی برآورده پر / ۱۱۹

در این هر دو تصویر بر دیرپایی شب تاکید شده است. چه نظامی و چه خواجه با بی حرکت خواندن و سکون صورت‌های فلکی از ایستایی شب یاد می‌کنند. در اینجا به نظر می‌رسد هر دو شاعر در پی آن بوده‌اند که به گونه‌ای دانسته‌های علمی خود را در شعر دخالت دهند نه چیز دیگر.

\*\*\*

نظامی :

نه موبد را زبان زندخوانی      نه مرغان را نشاط پرفشانی / ۲۹۲

## خواجه :

نه مرغ سحر در فغان آمده نه پیر مغان زندخوان آمده / ۱۱۹  
 در این تصویر، از زندخوانی موبد یا پیر مغان که بگذریم، تفاوتی را  
 می‌بینیم که باز به انتخاب تعابیر مربوط می‌شود. در سخن نظامی از بی  
 نشاطی مرغان و پرافشانی نکردن آنها یادشده و خواجه از به فغان نیامدن  
 مرغ سحر سخن گفته است. چون دمیدن سپیده موجب شادمانی و حیات  
 است پس لفظ نشاط و پرافشانی مناسب‌تر است و کلمه فغان بیشتر یادآور  
 غم و اندوه.

۱۰- توصیف دقیق احوال و حالات نفسانی قهرمانان و رفتار و  
 سخنان و عکس‌العمل‌های آنان در برابر حوادث گوناگون، از ویژگی‌های  
 منظومه‌های داستانی است و غالباً از نگاه شاعران داستان‌سرا پنهان‌نمانده  
 است. خواجه نیز در **همای و همایون** با دقت و باریک‌بینی خاصی کوشیده  
 است تا پنهانیهای شخصیت قهرمانان داستان خویش را تصویر کند چیزی  
 که در اینجا و از نظر ما مطرح است هنر بلاغی شاعر در آفرینش تصویرها  
 نیست بلکه نگاهی به میزان الگوپذیری وی از پیشگامان در عرصه  
 داستان‌های غنایی است.

خواجه حتی در شرح احوال و صفات قهرمانان نیز از توجه به  
 داستان‌سرایی گنجه دور نیفتاده است. این الگوپذیری گاه در انتخاب کلمات  
 و تعداد ابیات نیز مشهود است. چنانکه وقتی از زبان پری زاد و در توصیف  
 همای، که نجات بخش وی از بند زند جادو است، خطاب به همایون  
 می‌گوید:

هنوزش خضر آب حیوان نجست

هنوزش ز گلبرگ ریحان نرست

هنوزش نیامد ز شکر نبات      ندادندش از مشک اذفر برات  
 هنوزش ز گل بر دل لاله داغ      هنوزش چمن خالی از پر زاغ

ص ۸۸ /

این ابیات که در وصف نوجوانی همای گفته شده است، بازسازی شده ابیاتی است در وصف خسرو در خسرو و شیرین نظامی. حتی در استعاره‌های متعدد خواجو پیروی از سرمشق آشکار است:

هنوزش گرد گل نارسته شمشاد      ز سوسن سرو او چون سوسن آزاد  
 هنوزش پریغلق در عقاب است      هنوزش برگ نیلوفر در آب است  
 هنوزش آفتاب از ابر پاک است      از ابر و آفتاب او را چه باک است/ص ۶۹

تعبیری چون «ریحان»، «نبات»، «مشک اذفر» و «پر زاغ» در سخن خواجو و «شمشاد»، «سوسن»، «پریغلق»<sup>\*</sup>، «برگ نیلوفر» و «ابر» در سخن نظامی جملگی استعاره از مویی است که رخسار همای و خسرو در دوران نوجوانی از آن پاک است. اگرچه هر یک از این دو تصویر به جای خود زیباست، اما در مجموع سخن نظامی به لحاظ برخورداربودن از تناسب‌های لفظی و معنوی بیشتر، بر سخن خواجو برتری دارد. به عنوان مثال در بیت اول عنصری چون گل، شمشاد، سوسن و سرو که در کل پیکره بیت آمده سخن را طبیعی‌تر و ملموس‌تر ساخته است. در عین حال رویدن یا نرویدن شمشاد گردگل امری طبیعی است حال آنکه رویدن یا نرویدن ریحان از گلبرگ، که خواجو در شعر خود بدان اشاره کرده، امری دور از ذهن و غیرطبیعی می‌نماید. همچنین تعبیر «پاک بودن آفتاب از ابر»

\* بخلق به معنی تیر بیکان دار است.

در القای معنای مورد نظر شاعر ( نظامی ) مؤثرتر از سخن خواجه‌سست که می‌گوید: « هنوزش چمن خالی از پر زاغ »؛ چون کلمه چمن خود تداعی‌کننده تیرگی است نه روشنی و بنابراین استعاره قراردادن آن برای صورت روشن همای چندان مناسب نیست .

۱۱- خواجه در همای و همایون، همچون نظامی در خسرو و شیرین می‌کوشد تا در شرح عشق و بیان فراز و نشیب و پیچ و خم‌های آن سخن گوید. موضوع داستان در هر دو منظومه، طرح چنین مباحثی را ایجاب می‌کند. خواجه بر آن است تا در لابه‌لای داستان و به تناسب از زبان برخی قهرمانان تصویری جذاب از عشقی پاک و پرشور را ارائه دهد. اینجاست که از میان مجموعه صفاتی که در وجود عاشقی لازم یا قابل تصور است، صدق و وفاداری و یکدلی را به عنوان صفاتی برجسته یا برجسته‌ترین صفات برمی‌گزیند. از نگاه او عاشق راستین کسی است که جز به یک معشوق نمی‌اندیشد، جز به یک قبله روی نمی‌آورد، که اگر جز این باشد درخور نکوهش است، و شگفتا که در اینجا عاشق خواجه یک دل به دو دلبر بسته است و از این رو مورد عتاب معشوق قرار می‌گیرد :

برو با نگاری که داری بساز	به زاری بسوز به خواری بساز
مگو کز تو دل برنشاید گرفت	به یک دل دو دلبر نشاید گرفت
برو بازپس گرد و ره پیش گیر	سرما نداری سرخویش گیر / ص ۱۲۷

و این نیز یادآور ابیات نظامی از زبان شیرین خطاب به عاشق منظومه نظامی است (ص ۳۰۸):

مکن پرده دری در مهد شاهان	تو را آن بس که کردی در سپاهان
تو با شکر توانی کرد این شور	نه با شیرین که بر شکر کند زود
دو دلبر داشتن از یکدلی نیست	دودل بودن طریق عاقلی نیست <sup>۲۶</sup>

توجه به آیه «ما جعل الله لرجلٍ من قلبین فی جوفه ۳۳/۴...» و اشتراک و همانندی موضوع و دل بستن عاشق به کسی دیگر تشابه صحنه سرزنش‌های معشوق و در نتیجه همسانی سخنان و تعابیر را به وجود آورده است.

۱۲- خواجه گذشته از آنچه که به فضای داستان و صحنه‌های گوناگون مربوط می‌شود در ایجاد تصاویر شعری نیز از تأثیر آثار داستانی پیش از خود بخصوص نظامی به دور نمانده است. تشبیهات و استعارات او اغلب رنگ و بوی تشبیهات و استعارات نظامی را دارد. شخصیت بخشیدن به اشیا و پدیده‌های مختلف، که خود موجب ایجاد نوعی شور و حرکت در شعر است، نیز به تبعیت از نظامی در سطحی نسبتاً گسترده در منظومه‌های خواجه و از جمله همای و همایون دیده می‌شود. عناصر سازنده تصاویر شعری او هم غالباً عناصر طبیعی و محسوس است و به ندرت از عناصر انتزاعی و علمی نیز در شعر خود استفاده کرده است.

در تصاویر شعری مبتنی بر تشبیه که از طبیعت مایه گرفته عناصری چون: آتش، ابر، باد، برق، خورشید، دریا، سرو، گل و ماه حضوری چشمگیر دارند و غالباً وجه‌شبهه در آنها از همان نوعی است که در اشعار گذشتگان می‌بینیم. همچون تشبیه به ابر بهار در خروشان‌بودن، گریان‌بودن و شتابان‌بودن در ابیات زیر:

نوند سواران دریاگذار      شتابان به صحراچو ابر بهار / ۶۱

\*\*\*

برون آمد از قصر گوهرنگار      غریوان و گریان چو ابر بهار / ۷۱

\*\*\*

چو آن دید خورشید گردون رکیب به بالا برآمد چو ابراز نشیب / ۸۳

۱۳- مطالعه ترکیبات متنوع و گوناگون خواجو در همای و همایون هرچند نشان می‌دهد که وی به خوبی به نقش معنایی و موسیقایی این ترکیب‌ها و بخصوص تأثیر مضاعف آنها در مجاورت، واقف بوده و از طرفی هم توانایی زبان فارسی را به لحاظ ترکیب‌پذیری می‌دانسته است، اما همین نکته توجه شاعر را به آثار نظامی تأیید می‌کند. چرا که در منظومه‌های نظامی این مطلب بسیار چشمگیر است. برای نمونه شاعر در جایی از داستان در وصف گوری که نظر همای را به خود جلب کرده می‌گوید:

سیه چشم و گیسو بش و مه جبین پری پوی و دریا بر و که سرین / ص ۲۹

چنانکه ملاحظه می‌شود خواجو از شش کلمه مرکب استفاده کرده که وجود صامت‌های قریب‌المخرج چون «س»، «ش»، «چ» و «پ»، «ب» و «د» و «ر» و تکرار مصوت کوتاه «ُ» موجب قوت بیشتر موسیقی و زیبایی و جذابی آن شده است.

در جایی دیگر و در توصیف مجلس بزم فغفور:

و شاقان شیرین لب باده نوش به پرده سرا درفکنده خروش

شکرخنده ترکان آتش عذار گرفته به کف مجمر زرنگار

شراب عقیقین و بانگ سرود لب لعل ساقی و آوای رود

سبک روح ترکان نازک میان شده سرگران از شراب گران / ص ۹۴

در این ابیات در کنار هم نشستن ترکیبات متناسب و موزونی چون:

شیرین لب، باده نوش، پرده سرا، شکرخنده، آتش عذار، مجمر زرنگار، شراب

عقیقین، بانگ سرود، لب لعل ساقی، آوای رود، ترکان سبک روح، ترکان نازک میان، سرگران و شراب‌گران که با مجلس بزم و سرور تناسب دارند از یک سو و پیوند و ارتباط آنها از طریق مصوتهای کوتاه - و - از سوی دیگر و نیز نقش آشکار مصوت بلند « آ » در همه ابیات بر زیبایی آن افزوده و قوت موسیقایی آن را بالا برده است .

و جایی هم در وصف همای این ابیات را می‌بینیم :

سهی سرو بستان آزادگان	صف آرای میدان دلدادگان
شب افروز ایوان روشن دلان	مه شب روانِ قبلهٔ مقبلان
گل باغ شوق اختر برج عشق	شه ملک غم گوهر درج عشق
همای جگر خستهٔ دل فگار	پراکنده احوال آشفته کار / ص ۱۳۷

خواجو به تناسب هم از ترکیب‌های دو جزئی در سخن خود استفاده کرده و هم از ترکیب‌هایی که سه جزء دارند و معمولاً در نقش یک صفت به کار رفته‌اند. دقت شاعر در انتخاب مناسب اجزای یک ترکیب چیزی است که نمی‌توان آن را نادیده گرفت. تأمل در همین چند نمونه ارائه شده می‌تواند مؤید این ادعا باشد. در منظومهٔ همای و همایون از این دست ترکیب‌ها کم نیست .

۱۴- در حوزهٔ مربوط به زبان خواجو، مقولهٔ دیگری نیز گفتنی است : تکرار. این تکرار که غالباً به صورت تکرار یک واژه در آغاز مجموعه‌ای از ابیات بیشتر به لحاظ برخورداری از نقش موسیقایی قابل توجه است. در بحث پیرامون موسیقی کناری در شعر، هر چند این نوع موسیقی خاص قافیه و ردیف دانسته شده است، اما شاید برای این نوع تکرار در آغاز ابیات هم بتوان همان نقش موسیقایی را قائل شد. البته این



سخن بدان معنی نیست که خواجو به صرف قوت بخشیدن به موسیقی سخن خود از کلمه‌ای واحد در چند بیت متوالی استفاده کرده است، بلکه مقتضای حال و گزارش دقیق رویدادها در موارد متعدد موجب تکرارهایی از این دست شده است. این گونه تکرارها در منظومه‌های داستانی پیش از خواجو سابقه دارد و نظامی هم بارها بدان توجه نشان داده است. نمونه را به نقل چند مورد از همای و همایون و خسرو و شیرین بسنده می‌کنیم:

خواجو در وصف همای در نوجوانی می‌گوید:

هنوزش نیامد ز شکر نبات      ندادندش از مشک اذفر برات

هنوزش ز گل بر دل لاله داغ      هنوزش چمن خالی از پر زاغ / ص ۸۸

نظامی در وصف نوجوانی خسرو گفته است:

هنوزش گردگل نارسته شمشاد      ز سوسن سرو او چون سوسن آزاد

هنوزش پریغلق در عقاب است      هنوزش برگ نیلوفر در آب است / ص ۶۹

خواجو در باب جستجوی بهزاد و همراهانش از همای می‌گوید:

گهی دست با کوهشان در کمر      گهی پنجه افکنده با شیر نر

گهی پایشان با صبا در رکیب      گهی آتش از تابشان در نهیب

گهی بادر و کوهشان گفت و گوی      گهی بادد و دامشان جست و جوی

ص ۱۸۵

و نظامی در وصف حال فرهاد، وقتی که از عشق شیرین سر به بیابان نهاد و وحوش بیابان برگرد او جمع شدند و در خدمت عاشق سرگشته قرار گرفتند:

گهی با آهوان خلوت گزیدی      گهی در موکب گوران دویدی

گهی اشک گوزنان دانه کردی      گهی دنبال شیران شانه کردی / ص ۱۸۷

خواجو آنجا که از آوردن مهد همایون از باغ سمن زار نوشاب و عقدبستن با همایون سخن گفته، به توصیف کوبه‌ای که همای برای آوردن همایون روانه کرده می‌پردازد و می‌گوید :

هزار اشترکوه کوهان نر	به دیبای رنگین و خلخال زر
هزار استرخوش رو خاره سم	مرصع به گوهر ز سر تا به دم
هزار اسب که کوب پولادخای	نهان در جواهر ز سر تا به پای
هزار آتشین روی سیمین بدن	چوظوطی شکرخای شیرین سخن

ص ۲۱۰

این ابیات از طرف دیگر یادآور سخن نظامی است که در توصیف هدایای خسرو به شیرین سروده است، وقتی که او را با احترامی خاص به مدائن می‌فرستد :

هزار اشتر سیه چشم و جوان سال	سراسر سرخ موی و زرد خلخال
هزار اسب مرصع گوش تا دم	همه زرین ستام و آهنین سم
هزار استر ستاره چشم و شبرنگ	که دوران بود با رفتارشان لنگ
هزاران ماهرویان قصص پوش	همه در در کلاه و حلقه در گوش

( خسرو و شیرین، ص ۳۸۴ )

جریان نظیره‌گویی که در دوره‌های مختلف ادب فارسی بر عرصه ادبیات سایه افکنده، ناگزیر شاعران را به بازسازی صحنه‌های گوناگون آثار برجسته پیشین سوق داده، اما آنهایی در این راه موفق‌تر بوده‌اند که توانسته‌اند تا اندازه‌ای آب و رنگی تازه به سخن خود بدهند و خواجو در مجموع جزو این گروه از شاعران است. در این که وی از شاعران برجسته و تواناست شکی نیست، اما ورود به عرصه تقلید از یک طرف

و دشواری تقلید از نظامی، که در سرودن داستان‌های بزمی بی‌نظیر مانده است، از طرف دیگر مانع درخشش واقعی خواجه در این گونه آثار اوست. شاید اگر وی به این نظیره‌گویی‌ها رونمی آورد بسیار بیشتر و بهتر می‌درخشید.

### پی‌نوشت‌ها:

- ۱- خواجه در سبب به نظم درآوردن این داستان می‌گوید:  
 که اکنون ز دور سپهری که گشت سه ده سال از عمر من درگذشت  
 همای و همایون، تصحیح کمال عینی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸، ص ۲۴.  
 از آنجا که زمان تولد شاعر به تصریح خود او در گل و نوروز سال ۶۸۹ بوده است و از  
 طرفی مثنوی همای و همایون را در سی سالگی آغاز کرده و در ۷۳۲ به پایان برده است، بنابراین  
 زمان آغاز آن را باید سال ۷۱۹ دانست.  
 درباره‌ی زمان تولد شاعر، نک: گل و نوروز، به اهتمام و کوشش کمال عینی، انتشارات بنیاد  
 فرهنگ ایران، ۱۳۵۰، ص ۲۷۳.
- ۲- شاعر درباره‌ی زمان پایان یافتن همای و همایون گوید:  
 من این نامور نامه از بهر نام جو کردم به فال همایون تمام  
 کنم بذل بر هر که دارد هوس که تاریخ این نامه بذل است و بس  
 «بذل» به حساب جمل برابر ۷۳۲ است. رک: همای و همایون، ص ۲۳۳.
- ۳- رک: ادبیات داستانی، جمال میرصادقی، ص ۳۹۵.
- ۴- در این زمینه رجوع شود: مروج الذهب و معادن الجواهر، تألیف  
 ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱، صص ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۷۵ و  
 ۶۰۵.
- ۵- نک: شاهنامه، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، علمی، ۱۳۳۵، ج ۲، ص

۶- همان، ص ۱۵۴۴ و ۱۵۵۶.

۷- هفت پیکر، حکیم نظامی گنجوی، تصحیح حسن وحید دستگردی، تهران، علمی، ۱۳۶۱ (چاپ دوم)، ص ۷۸.

۸- شاهنامه، ج ۴، ص ۱۹۰۹.

۹- دکتر ذبیح‌الله صفا، همای را معشوق و همایون را عاشق دانسته است. اما این مطلب با داستان سازگاری ندارد و در تمام منظومه عکس آن را می‌بینیم. گفتنی است که ظاهراً «همای» نامی مشترک بوده است میان زنان و مردان؛ چنانکه در شاهنامه در یک مورد (موبد بهرام گور) نام مردی است برخلاف سه مورد دیگر که نام زنان است. نک: تاریخ ادبیات در ایران، دکتر ذبیح‌الله صفا، ج ۳، بخش ۲، تهران، فردوسی، چاپ سوم، ص ۸۹۸.

۱۰- نظامی در توصیف عشق می‌گوید:

مراکز عشق به ناید شعاری	مبادا تا زیم بی عشق کاری
فلک جز عشق محرابی ندارد	جهان بی خاک عشق آبی ندارد
غلام عشق شو کاندیشه این است	همه صاحب دلان را پیشه این است
ز سوز عشق بهتر در جهان چیست	که بی او گل نخندید ابر نگر نیست
طبایع جز کشش کاری ندانند	حکیمان این کشش را عشق خوانند

خسرو و شیرین، تصحیح حسن وحید دستگردی، صص ۳۳ - ۳۵.

غزلی که خواجو سروده از یازده بیت تجاوز نمی‌کند و این است آن غزل (همای و همایون، ص ۲۱):

برین در تو را گر سربندگی است	برو بندگی کن که فرخندگی است
چو شمع از بسوزی شود روشنت	که روشن دلی هم ز سوزندگی است
نیاید مراد آنکه جوینده نیست	که جویندگی عین یابندگی است
سرافکنندگی کن که زلف نگار	سرافرازیش در سرافکنندگی است
که هم خط آزادی آید به دست	کسی را که سر بر سربندگی است
فروستن دیده از غیر دوست	بر اهل دل عین بینندگی است
خروس سحر در خروش است لیک	خموشی و رای خروشنندگی است
می روشن اندر شب تیره گون	چو در تیرگی چشمه زندگی است
ز عشق از نسوزم چه سازم چو شمع	که سوزنده را چاره سازندگی است

ز بس خون که می بارد از چشم من دلم را خرابی ز بارندگی است  
 چو خواجه گر اهل دلی جان بباز که مردن بر دوستان زندگی است  
 ۱۱- رک : همای و همایون، صص ۴ - ۶ . نظامی نیز غالباً در آغاز منظومه‌های  
 خود به نعت پیامبر (ص) و توصیف معراج آن حضرت پرداخته و بخصوص در وصف  
 معراج از عناصر فلکی بهره جسته و به آنها شخصیت بخشیده است .  
 ۱۲- نظامی درباره‌ی دعای پدر خسرو و فرزندخواهی وی گوید ( خسرو و  
 شیرین، ص ۴۰):

جهان افروز هرگز داد می کرد	به داد خود جهان آباد می کرد
نسب را در جهان پیوند می خواست	به قربان از خدا فرزند می خواست
به چندین نذر و قربانش خداوند	نرینه داد فرزندى چه فرزند

و در لیلی و مجنون ( صص ۵۷ - ۵۹ ) درباره‌ی پدر مجنون و آرزومندی او به فرزند می  
 خوانیم :

کز ملک عرب بزرگواری	بودست به خوبتر دیاری
می بود خلیفه وار مشهور	وز بی خلفی چو شمع بی نور
محتاج تر از صدف به فرزند	چون خوشه به دانه آرزومند
ایزد به تضرعی که شایست	دادش پسری چنانکه بایست

۱۳- سخنان خواجه در توصیف حالات و رفتار همای در نخستین سال‌های  
 عمرش بیانگر و یادآور سخنان نظامی گنجوی درباره‌ی مجنون و خسروست. ( همای و  
 همایون، ص ۲۶ ) :

چو سالتش به چار اوفتاد اتفاق	بخوبی بزد بر فلک چار طاق
ملک چون به آموزگارش سپرد	ز دانشوران گوی دانش ببرد
چنان گشت در اندکی روزگار	که حاجت نبودش به آموزگار
ز اقلیدس و نحو و طب و نجوم	چنان شد که شد داستان در علوم
چو بگذشت از سال عمرش دو چار	نیارست زدچرخ با او دو چار

۱۴- در خسرو و شیرین (ص ۴۰)، شاعر درباره‌ی خسرو در سنین کودکی چنین می گوید :

به هر سالی که دولت می فزودش	خرد تعلیم دیگر می نمودش
چو سالتش پنج شد در هر شگفتی	تماشا کردی و عبرت گرفتی
چو سال آمد به شش چون سرو می رست	رسوم شش جهت را باز می جست

۱۵- همان، صص ۲۲۲ - ۲۲۶ و لیلی و مجنون، صص ۱۶۶ - ۱۶۹ .

- ۱۶- برای این مناظره رجوع کنید به خسرو و شیرین، صص ۲۳۳ - ۲۳۵ .
- ۱۷- برای مطالعه کامل این مناظره رجوع کنید به همای و همایون، صص ۱۴۳ .
- ۱۸- نک خسرو و شیرین، صص ۳۰۵ - ۳۴۳ .
- ۱۹- همایون در بیان علت بر بام رفتن خود می گوید :
- منم ابر گرینده شب تا سحر      بود ابر گرینده بالای سر / صص ۱۲۸  
و این سخن یادآور سخن شیرین در توجیه بر بام رفتن خویش است (صص ۳۰۷) :
- مزن طعنه که بر بالا زدی تخت      کنیزان تو را بالا بود رخت  
علم گشتم به تو در مهربانی      علم بالای سر بهتر تو دانی  
من آن گردم که از راه تو آید      اگر گرد تو بالا رفت شاید  
من از عشقت برآورده فغانی      به بامی بر چو هندو پاسبانی  
جهانداران که ترکان عام دارند      به خدمت هندویی بر بام دارند
- ۲۰- نک : همای و همایون، صص ۱۲۵ - ۱۳۸ .
- ۲۱- نک : لیلی و مجنون، صص ۱۸۷ .
- ۲۲- همای خطاب به شمع از جمله می گوید (همای و همایون، صص ۹۹ - ۱۰۲) :
- چو از یافتادم تو بر پای باش      به بالین من پای بر جای باش  
ز سوز جگر ناگزیرم چو تو      دمی گر نسوزم بمیرم چو تو  
شب افروز شب زنده داران تویی      چراغ دل و نور یاران تویی  
تو را چون سرو کار با آتش است      دل آتشینت به آتش خوش است  
از آن تا سحر خون دل می خوری      که با آتش دل به سر میبری  
تو را خود سر مهر دانه که نیست      دلت مهربان هم نخوانم که نیست  
ولیکن تو هم پای بندی چو من      که گریبی و بر گریه خندی چو من...
- ۲۳- همان، صص ۱۳۷ - ۱۳۸ .
- ۲۴- نظامی آنجا که از برخاستن خسرو از خواب و رفتن به سوی قصر دلارام خویش یاد می کند، ابتدا این گونه به توصیف طلوع خورشید می پردازد ( خسرو و شیرین، صص ۳۰۰) :
- چو لعل آفتاب از کان برآمد      ز عشق روز شب را جان برآمد  
فلک سرمست بود از پویه چون پیل      خنق شب کبودش کرد چون نیل  
طیبیان شفق مدخل گشادند      فلک را سرخی از اکحل گشادند

و خواجو نیز در همای و همایون (ص ۷۳) وقتی که می‌خواهد موضوع رسیدن نامه شهزاده همای را به سعدان بازرگان مطرح کند می‌گوید:

ز زربست کوه کمرکش کمر	چو لعل خور از کان برآورد سر
سر تیغ بر جوشن میخ زد	شه مشرق از تیغ که تیغ زد
درآمد چو فرهاد پایش به سنگ	ز شیرین خور کوه پولاد چنگ

۲۵- نک : خسرو و شیرین، صص ۲۹۰ - ۲۹۲ .

۲۶- همانگونه که می‌بینیم شیرین خسرو را به جهت روی آوردن به معشوقی دیگر (شکر اصفهانی) مورد سرزنش قرار می‌دهد و عشق او را ناتمام می‌داند. خواجو نیز از زبان همایون، همای را به جرم اینکه به سمن رخ دخت سهیل جهانسوز عشق ورزیده است، مورد عتاب قرار می‌دهد .